



اشاره:

حجت‌الاسلام محمود نمازی، دکتری فلسفه دانشگاه مک گیل کانادا و عضو هیئت علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی چشم‌اندازی به ویژگی‌های کلیدی و اصلی علوم انسانی اسلامی در اندیشه علامه محمدتقی مصباح یزدی انداخته است.

علامه مصباح و علوم انسانی

محمود نمازی

موضوع اساسی در علوم انسانی اسلامی، پذیرش روح و نفس مجرد و روش صحیح در اسلامی‌سازی پذیرش ترکیب روش عقلی، نقلی، شهودی و تجربی در شناخت، توصیف و تفسیر پدیده‌های انسانی است و هدف در اسلامی‌سازی علوم انسانی قرب خدا و نیل به کمالات فردی و اجتماعی است. این نوشتار در نظر دارد به روش توصیفی تحلیلی مؤلفه‌های کلیدی و اصلی علوم انسانی اسلامی را در سه رکن موضوع، روش و هدف، بر مبنای اندیشه علامه مصباح تبیین کند.

چکیده

علوم انسانی به شناخت انسان و توصیف و تبیین و تفسیر پدیده‌های فردی و اجتماعی (از آن جهت که انسانی‌اند، نه از جهت فیزیکی و زیستی)، و جهت‌بخشی به افعال و انفعالات انسانی می‌پردازند. این علوم، در اندیشه علامه مصباح، زمانی اسلامی‌اند، که ویژگی اصلی آن‌ها یعنی مبانی آن‌ها؛ مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، روش‌شناسی، اهداف و منابع آن‌ها در توافق و سازگاری با اسلام باشد.

مقدمه

کاوش در مسائل علوم انسانی و اجتماعی از دیدگاه اسلامی و تبیین آن‌ها از مهم‌ترین اهداف و اولویت‌های مراکز پژوهشی حوزه‌های علمیه است. زیرا استنباط، استخراج، تفسیر و تبیین آموزه‌های دینی و سازماندهی معارف اسلامی از اهداف عام حوزه‌ها و مورد توجه بسیاری است. این نوشتار در نظر دارد با روش توصیفی تحلیلی دیدگاه علامه مصباح یزدی را درباره مؤلفه‌ها یا مبانی هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه و روش‌شناسانه علوم انسانی اسلامی را در سه رکن اساسی در علوم انسانی؛ موضوع، روش و هدف، استخراج و به تبیین دقیق ماهیت و اهداف علوم انسانی اسلامی از نظرگاه ایشان بپردازد.

مفهوم و تعریف انسان‌شناسی فلسفی

انسان‌شناسی: هر منظومه معرفتی که به بررسی انسان، یا بعدی از ابعاد وجود او یا گروه و قشر خاصی از گروه‌ها و قشرهای انسانی بپردازد، «انسان‌شناسی» نامند و به لحاظ روش به چهار روش، تجربی، عرفانی، دینی و فلسفی تقسیم می‌شود. انسان‌شناسی فلسفی به منظومه معرفتی در مورد نفس گفته می‌شود که با رویکرد عقلی و مطالعات فلسفی در باره انسان، نفس و حالات او بدست می‌آید، پیشینه‌ای دراز دارد و اندیشمندان بزرگی چون سقراط، افلاطون، ابن‌سینا و ملاصدرا در ابعاد آن قلم زده‌اند. و طیفی از مسائل راه، مانند مفهوم و تعریف نفس، اثبات وجود، تجرد، جوهریت، حدوث، قدم و قوای آن را مورد کاوش قرار داده‌اند. چنانچه نظریه جسمی انگاری نفس مانند عرضیت نفس، جسم لطیف، هیکل محسوس نیز مورد توجه اندیشمندان بوده و مباحثی پیرامون آن در گرفته است. در دوره معاصر نیز نفس، ادراک و اراده او، مانند همه موجودات غیرفیزیکی، تفسیرهای فیزیکی‌گرایستی بخود گرفته است و از دریچه فیزیکیسم به آن نگاه شده است. از ویژگی‌های کلیدی نگرش فیزیکی‌گرایستی آن است که ۱. همه چیز و همه حقایق عالم، از جمله نفس، ادراک، اراده و دانش انسانی و علوم انسانی را تجربی فیزیکی و از خواص و کیفیات فیزیکی و مادی شمرده است. و بر همین اساس هرگونه هستی‌ورای ماده و فیزیک را نفی و نفس و حالات درونیش را، از جمله علم و ادراکش را، به رفتار تقلیل داده‌اند و یا به یگانه‌انگاری و همانندنگاری حقیقت نفس، دانش‌ها و ادراکات نفسانی با حالت‌ها و ویژگی‌های مغزی معتقد شده‌اند. ۲. شناخت را منحصر در شناخت‌های حسی تجربی دانسته و شناخت‌های غیرحسی و غیرتجربی را نفی و غیرقابل اعتماد شمرده‌اند. ۳. انسان و همه حالات و ادراکات او را محدود به حدود فیزیکی و فاقد روح و نفس مجرد شمرده‌اند.

علامه مصباح، فقیه، حکیم، مجاهد، فیلسوف از اندیشمندان پرکار و پر آثار در زمینه علوم انسانی بوده‌اند. ایشان موسسه

آموزشی، پژوهشی امام خمینی را به منظور تربیت متخصص در ابعاد مختلف علوم انسانی اسلامی تاسیس کردند و دارای، آراء و اندیشه‌های ناب‌ی در این زمینه هستند. با تشریح آراء و اندیشه‌های ایشان، بکارگیری ظرفیت‌های فکری معظم‌له در باب علوم انسانی اسلامی و تفکیک علوم انسانی توصیفی از علوم انسانی دستوری، توسط معظم‌له، راه سخت و دشوار تولید علوم انسانی و اسلامی‌سازی آن‌ها را هموار و آسان می‌کند. قبل از طرح دیدگاه‌های ایشان در باره ماهیت، روش، اهداف و ویژگی‌های کلیدی علوم انسانی اسلامی لازم است به ۵ نکته کلیدی از نگاه ایشان در مطالعه و بررسی علوم انسانی توجه کنیم.

نکته اول تاکید بر تفکیک مسائل متافیزیکی عقلی از مسائل حسی تجربی است. زیرا روش بررسی در یکی عقلی و در دیگری تجربی است. حوزه و محل این تفکیک، از نظر ایشان، چیزی جز عقل و ویژگی انسانی انسان نیست. عقلانیت، خود، مرهون آگاهی و اندیشه‌های کلی و اندیشه‌های کلی خارج از قلمرو حس و تجربه است زیرا تنها راه اصطیاد و درک آن‌ها عقل و منطق عقلانی است و تقلید و اندیشه‌های غیرمنطقی نیست. درک، فهم و اثبات اندیشه‌های کلی، بسیار حایز اهمیت هستند زیرا اساسی‌ترین نقش را در معنی‌دار کردن و ارزش بخشیدن به زندگی ایفا می‌کنند. یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اندیشه‌ها و مسائل کلی از نظر ایشان همان گزاره و قضیه کلی است که «آیا پدیده‌ها و موجودات جهان، صرف نظر از ویژگی‌هایشان، صرفاً مولود فعل و انفعالات مادی هستند، یا موجود دیگری که از سنخ ماده نیست، نیز در پدید آمدن آن‌ها نقش دارد؟ به عبارت دیگر آیا جهان ماده با همه پیوندهایی که میان پدیده‌های شناخته شده یا ناشناخته شده، آن برقرار است، وابسته به موجودی ماورای ماده، غیرمادی و مجرد هست یا نه؟

نکته کلیدی دوم آن است که اگر چنین وابستگی وجود دارد، این وابستگی هم سنخ و مشابه وابستگی‌های مادی به یکدیگر نیست تا بتوان با روش تجربی مطالعه کرد زیرا همان‌گونه که خود موجود غیرمادی با تجربه حسی درک نمی‌شود، وابستگی پدیده‌های غیرمادی هم با ادوات و ابزارهای مادی و آزمایشگاهی درک نمی‌شود. زیرا فلسفه از احکام کلی وجود با روش تعقلی بحث می‌کند و علم تجربی و حسی با متد و روش تجربی سر و کار دارد و به همین دلیل در منازعات و اختلافات فلسفی نمی‌توان به تجربه مراجعه کرد و آن را داور قرار داد.^۲

نکته کلیدی سوم از آن‌جا که موجودات منحصر در محسوسات نیستند و وجود الکتروسیسته و امواج الکترومغناطیس و... از نظر علوم قطعی است، منکر ماورای محسوسات یا باید همه این حقایق را انکار کند یا بپذیرد که راه شناخت منحصر در ادراک مستقیم حسی نیست و عقل قادر است از آثار حسی پی به موثر نامحسوس ببرد. اتکاء انحصاری



با تشریح آراء و اندیشه‌های ایشان، بکارگیری ظرفیت‌های فکری معظم‌له در باب علوم انسانی اسلامی و تفکیک علوم انسانی توصیفی از علوم انسانی دستوری، توسط معظم‌له، راه سخت و دشوار تولید علوم انسانی و اسلامی‌سازی آن‌ها را هموار و آسان می‌کند.



ادراک» را می‌توان در دو سطح بررسی کرد: یکی سطح علمی که در آن کیفیت پیدایش ادراک در انسان به‌وسیله آزمایش‌های گوناگون و روابط این پدیده با پدیده‌های دیگر بررسی می‌شود و دیگری سطح فلسفی است که حقیقت و کنه ادراک را با مفاهیم عقلی و متافیزیکی تبیین و تفسیر می‌کند که جایی برای تجربه و راهی برای رخنه تجربه در آن وجود ندارد.

خاصیت بحث علمی، تجربی بودن است و تجربی بودن یعنی سخنی در باره حقایق متافیزیکی نداشتن و حق نفی یا اثبات آن‌ها را نداشتن. بدون شک پیشرفت‌های فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و روانشناسی به شناخت شرایط ادراک و فعل و انفعالاتی که در جریان تحقق آن روی می‌دهد کمک‌های فراوانی کرده و می‌کند ولی کمکی به حقیقت ادراک و کنه ادراک در سطح فلسفی نکرده و نمی‌تواند بکند. با علم فیزیک و شیمی کیفیت انتقال نور و انتقال امواج صوتی را در مورد دیدن و شنیدن، و تجزیه و ترکیب مواد را در مورد بوییدن و چشیدن، می‌فهمیم و با علم فیزیولوژی کیفیت کار اندام‌های حسی و نقل و انتقال تأثرات عصبی را به وسیله سلسله اعصاب درک می‌کنیم و با علم روان‌شناسی مکانیسم ذهن و حافظه و تداعی معانی را تشریح می‌کنیم. اما بعد از همه این‌ها ابهامی که در زمینه فلسفی پیرامون حقیقت ادراک وجود دارد، که آیا ادراک پدیده‌ای مادی است یا مجرد، همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند؛ زیرا فرض وجود موجود مجردی که ادراک از آن صادر شود یا انفعالی که در آن پدید می‌آید، با هیچ یک از تفسیرهای علمی و تجربی ادراک منافات ندارد و به همین سبب اثبات یا نفی آن نیازمند دلیل دیگری است.

در مقابل، سطح علمی، سطح فلسفی قرار دارد. خاصیت بحث فلسفی آن است که از ظواهر تجربی عبور کرده و حقیقت و کنه اشیاء را به‌صورت کلی و متافیزیکی بررسی می‌کند. چنانکه اگر ما حرکت اتمی را با نیرویی که از سوختن بنزین به‌وجود می‌آید توجیه کنیم، این تفسیر مکانیکی به هیچ وجه دلیلی بر بی‌نیازی اتمی از راننده نخواهد بود. حال اگر کسی از قوه بینایی محروم باشد یا چشمان خود را ببندد حق ندارد به استاد این که راننده اتمی را نمی‌بیند وجود آن را نفی کند.^۶

علامه مصباح پس از آنکه شناخت را به سه قسم سطحی، علمی و فلسفی تقسیم می‌کند، مشکل اصلی شناخت و ادراک را در این می‌داند که ادراک پس از چند واسطه به موضوع ادراک (آیژه) تعلق می‌گیرد و بنابر این آن چه بلاواسطه درک می‌شود فقط صورت ادراکی است که در شخص مدرک و قوه مدرک و تحقق می‌یابد. ایشان چنین ادراکی را به سه دلیل مجرد می‌دانند: اولاً به‌دلیل این که صورت‌های بزرگی که درک می‌کنیم قابل انطباق در عضوی که به مراتب کوچکتر است، نمی‌باشد، ثانیاً صورت پیوسته، قابل تحقق در اجزاء ناپیوسته مغز مادی نیست و ثالثاً هر چیزی از ماده (به فرض این که توان درک داشته باشد) تنها می‌تواند صورت منعکس شده در خودش را درک کند و بر این اساس مقایسه دو صورت امکان پذیر نمی‌باشد، پس بر این اساس و بر اساس ادله بسیار دیگر تجرد ادراک اثبات می‌شود. البته به نظر علامه مصباح تجرد ادراک به معنای استغنی از زمینه و شرایط و ابزارهای مادی نیست چنانچه نیاز به شرایط مادی هم دلیل مادی بودن خود ادراک نیست.

بنابر این علامه مصباح تفسیر فلسفی ادراک به تفسیر علمی و بیان روابط فیزیکی و فیزیولوژی و دیگر روابط تجربی مانند رفتار یا کارکرد را خلط مسایل فلسفی و مسایل علمی می‌داند. و اساساً تفسیر ادراک به تبدیل

به حس و ادراکات حسی و محدود کردن منابع شناخت به ادراکات حسی می‌طلبد در باره موجودات غیر فیزیکی و ماورای طبیعت سکوت کرد، نه آن که آن را نفی کرد.^۷

نکته کلیدی چهارم آن است که خود انکار ناپذیری و بدیهی بودن دسته‌ای از اصول عقلی مانند محال بودن تناقض دلیل وجود سرچشمه دیگری برای معرفت غیر از حس است. پس صرف این که مضمون قضیه‌ای در قلمرو حس نبود آن را غیر قابل شناخت و غیر قابل اثبات نمی‌کند. زیرا می‌توان از راه بدیهیات اولیه به اثبات مسایل غیر تجربی دست یافت بلکه قطعیت و کلیت قوانین علوم مرهون همین بدیهیات و اصول متافیزیکی است.

و نکته کلیدی پنجم مسایل علمی با ویژگی «کلیت» از ادراکات مستقیم حسی و تجربی متمایز می‌شوند، زیرا ما با حواس فقط به وجود دو پدیده متمایز پی می‌بریم، اما وابستگی یکی به دیگری و نیز درک این که این وابستگی در گذشته و آینده و در هر مکانی هم وجود دارد کار نیرویی غیر از حس است به نام عقل که حقایق ثابتی را بدون قیدهای زمانی و مکانی درک می‌کند.

بنابر این می‌توان چنین نتیجه گرفت که اولاً اصول عقلی، متافیزیکی بوده و غیر قابل اثبات با حس و تجربه‌اند و ثانیاً این که همه علوم تجربی، نیازمند به اصول متافیزیکی‌اند. زیرا آن‌ها معیار بازشناسی معرفت صحیح (حقیقت) از اوهام و خطاها هستند و تجربه چیزی جز این نیست که یک پدیده جزئی که به‌وسیله انسان خلق شده است تکرار شود و از تکرار آن چند پدیده جدید و همانند بوجود آید که با حس درک شود و با شناخت تجربی شناخته شود. اما شناخت تجربی بخودی‌خود قادر نیست رابطه ضروری را بین پدیده‌ها نشان دهد زیرا این گونه شناخت‌ها؛ درک رابطه ضروری بین پدیده‌ها، تنها از راه مشاهده وجود دو پدیده پی در پی به‌دست نمی‌آید زیرا ضرورت و ارتباط ضروری از جمله اموری است که فقط با عقل قابل درک است.^۸

نمونه روشن پنج نکته کلیدی بالا و تفسیر و تبیین آن‌ها را می‌توان در «مسئله ادراک» دید و ملاحظه کرد. ادراک اصلی‌ترین کار نفس است، که با وجود آن، وجود نفس و با تجردش، تجرد نفس ثابت می‌شود. «مسئله

انسانی در تعریف یاد شده دارای مبانی خاصی هستند که عموماً زیر شاخه humanities قرار می‌گیرند. علوم یاد شده شامل علومى چون حسابداری، کتابداری، جغرافیا و هتل‌داری نمی‌شوند اما دانش‌هایی چون اخلاق، حقوق، اقتصاد، روانشناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، علوم تربیتی، علوم سیاسی و تاریخ تحلیلی و مبانی آن‌ها را مانند فلسفه، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و فلسفه‌های مضاف را در بر می‌گیرند.^{۱۱} از نظر ایشان علومى که به توصیف و تحلیل ابعاد وجودی انسان، افعال و هدف زندگی وی می‌پردازند علوم انسانی توصیفی و علومى که بر اساس اطلاعات به دست آمده از علوم توصیفی به صدور دستورالعمل‌ها و توصیه‌هایی برای عمل انسان‌ها در جهت نیل به سعادت و کمال اقدام می‌کنند، علوم انسانی دستوری یا هنجاری گفته می‌شود.^{۱۱}

ویژگی‌های اصلی علوم انسانی از دیدگاه علامه

مهم‌ترین ویژگی علوم انسانی اسلامی در دیدگاه علامه مصباح یا به تعبیر بهتر تولید علوم انسانی اسلامی در تبیین مبانی این علوم نهفته است. تبیین مبانی علوم انسانی از آن جهت که شرح و تفصیل هست‌ها است و به حقایق آن‌گونه که هستند می‌پردازد و دوری و ارزش‌گذاری در آن وجود ندارد، در بخش علوم انسانی توصیفی قرار می‌گیرد و باید بین آن‌ها و علوم انسانی دستوری تفکیک گذارد. مبانی علوم انسانی توصیفی از نظرگاه ایشان در هفت ساحت قابل طرح است که اهم آن‌ها معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، و روش‌شناسی است. منظور از مبنا در مبانی علوم انسانی گزاره‌های خبری توصیفی است که یا بدیهی‌اند و یا در علوم دیگری اثبات می‌شوند و به گونه‌ای بر علوم انسانی اسلامی تقدم منطقی دارند و در بررسی علوم انسانی اسلامی، به کار می‌روند. در زیر فقط اشاره‌ای به مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، روش‌شناسی و انسان‌شناسی از دیدگاه علامه مصباح و تفاوت اساسی که در موضوع، هدف و روش به بار می‌آورد، می‌کنیم.

مبانی معرفت‌شناختی در دیدگاه علامه مصباح

در نظر استاد علامه مصباح مفهوم معرفت یا همان مطلق علم و آگاهی بدیهی و بی‌نیاز از تعریف است و عبارت است از حضور خود شیئی یا صورت جزئی یا کلی آن نزد موجود مجرد. از نظر ایشان امکان و وجود شناخت یقینی افزون بر این‌که به لحاظ عقلی مورد ادعان فیلسوفان و معرفت‌شناسان مسلمان قرار گرفته است، مورد تأیید اسلام و قرآن نیز هست. بنابر این اصل وجود معرفت مطلق، از دیدگاه استاد انکارناپذیر است. بشر معرفت‌هایی دارد که مستقل از نحوه ادراک، و نیز مستقل از شرایط عینی خاص، همواره معتبراند. شناخت عالم عین و خارج از ذهن و نیز

انعکاس فیزیکی به فیزیولوژیکی را به ادله متعددی نمی‌پذیراند، اول این‌که درست است که در تبدیل پدیده‌ها به یکدیگر مانند تبدیل انرژی الکتریکی به انرژی نورانی، پدیده نخست صورت و فعلیت خود را از دست می‌دهد ولی در ادراک چنین نیست انعکاس فیزیکی عکسی که به وسیله عدسی چشم در شبکیه می‌افتد بعد از تبدیل به انعکاس عصبی باید باقی باشد تا مورد ادراک قرار گیرد. دوم این‌که پدیده دوم نمی‌تواند نمایان‌گر حقیقت پدیده اول باشد، بلکه تنها می‌تواند نتیجه آن شمرده شود. و سوم این‌که نه پدیده فیزیولوژیکی را می‌توان به مفهوم دقیق کلمه انعکاس پدیده فیزیکی دانست و نه پیدایش مفهوم را می‌توان انعکاس فیزیولوژیکی احساس شمرد زیرا هیچ دلیل علمی برای آن وجود ندارد. از همه موارد یاد شده گذشته کار مفاهیم منطقی و عقلی (مقولات ثابته منطقی و فلسفی) از سایر مفاهیم مشکل‌تر و تفسیر آن‌ها به «انعکاس» نایج‌تر است، زیرا هیچ یک از آن‌ها از راه تجرید و تعمیم ادراکات حسی بدست نمی‌آیند. به عبارت دیگر هیچ یک از اندام‌های حسی ما قادر به درک علت بودن یا معلول بودن چیزی نیست. در نتیجه آزمون‌ها، آزمایش‌ها و همه فرایندهای فیزیکی، فیزیولوژیکی و فیزیکوشیمیایی حداکثر می‌توانند سیر ادراک را از نظر علمی بیان کنند و پدیده‌هایی را که در جریان آن تحقق می‌یابند نشان دهند، ولی به هیچ وجه نمی‌توانند حقیقت آن را روشن سازند. ^{۱۲} حال با در نظر گرفتن این چند نکته کلیدی در باره آن‌چه ماهیت فیزیکی نیست، همراه با مثالی که به تشریح و تبیین روشن آن‌ها پرداخت به تشریح و تبیین دیدگاه‌های ایشان در باره ماهیت، روش و اهداف علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی می‌پردازیم.

علوم انسانی اسلامی در نگاه علامه

استاد علامه مصباح در اتصاف علم به اسلامی بودن کمترین مناسبت، مانند وجود مقاصد، مبانی و یا منابع مشترک، را کافی می‌داند. براین اساس منظور از علم اسلامی علمی است که افزون بر داشتن مسائل مشترک با اسلام، مبانی، اهداف، و منابع آن با آموزه‌های اسلام موافق و سازگار باشد. اما اگر علمی در یکی از این سه مورد با اسلام سازگار و موافق نباشد، اسلامی نخواهد بود.^{۱۳} علوم انسانی (humanities یا human sciences) در مقابل علوم طبیعی و ریاضی (mathematical and natural sciences)، از نظر ایشان علومى هستند که که در میان موجودات زنده، انسان را با نگاهی ویژه مطالعه می‌کنند. به مجموعه علومى که بر اساس تلقی رایج، به شناخت انسان و توصیف، تبیین و تفسیر پدیده‌های فردی و اجتماعی (از آن جهت که انسانی‌اند، نه از آن جهت که فیزیکی و زیستی‌اند)، و جهت بخشی به افعال و انفعالات انسانی، می‌پردازند، علوم انسانی اطلاق می‌شود.^{۱۴} علوم



از نظر ایشان علومى هستند که در میان موجودات زنده، انسان را با نگاهی ویژه مطالعه می‌کنند. به مجموعه علومى که، بر اساس تلقی رایج، به شناخت انسان و توصیف، تبیین و تفسیر پدیده‌های فردی و اجتماعی (از آن جهت که انسانی‌اند، نه از آن جهت که فیزیکی و زیستی‌اند)، و جهت بخشی به افعال و انفعالات انسانی، می‌پردازند، علوم انسانی اطلاق می‌شود.

شناخت امور نامحسوس نه تنها ممکن که تحقق پذیر و واقعی است. زیرا این از نتایج منطقی ذهنیت گرائی و ایدئالیسم^{۱۲} است که به سبب آن که همه معرفت‌ها را به ذهنیت صاحبان معرفت وابسته می‌داند شناخت واقعی عالم خارج از ذهن را ناممکن می‌داند اما بنابر واقع‌گرائی، رئالیسم^{۱۳} و در واقع همان دیدگاه استاد که بدین معنا است که هستی، هم، واقعیت دارد، و هم، تردیدناپذیر است، قابل شناخت دانستن آن، از نتایج اجتناب‌ناپذیر واقع‌گرائی است. فیلسوفان و منطق دانان مسلمان با بررسی نحوه تشکیل معرفت به خارج از ذهن و دسته‌بندی آن‌ها نشان می‌دهند که برخی از معرفت‌ها می‌توانند یقینی و مطلق باشند، نیز آن‌ها نشان می‌دهند که هم روش تجربی وابسته به عقل است و هم تصدیق به وجود محسوسات وابسته به عقل است و بنابر این نه تنها امکان که وقوع شناخت به امور نامحسوس عقلا انکارناپذیر و تردیدناپذیر است.^{۱۴}

مبنای علامه مصباح در معرفت‌شناسی واقعیت‌گرائی معرفت‌شناختی یا عینی‌گرائی است. بدین روی معرفت به واقع راه، هم در علوم انسانی توصیفی و هم در علوم انسانی دستوری، همان‌گونه که هست و بدون آن که دیگر عوامل در آن تغییری ایجاد کنند ممکن می‌شود. بر این اساس گزاره‌های علوم انسانی، چه توصیفی و چه دستوری آن، هم امکان صدق و کذب در آن‌ها وجود دارد و هم وحدت‌گرائی و کثرت‌گرائی معرفتی در آن‌ها مفهوم و معنی پیدا می‌کند. و باز بر همین مبنا می‌توان غیرقابل قبول بودن نظریات نسبی‌گرائی و غیرواقع‌گرائی در علوم انسانی، چه از نوع توصیفی آن و چه از نوع دستوری آن، را استنباط کرد. افزون بر این که تاکید نسبی‌گرایان مانند تفهیم‌گرایان، پدیدارگرایان، تاریخ‌گرایان و... بر عناصری چون نیت، هدف آگاهانه کنشگر، ساختار ذهنی پژوهش‌گر، آگاهی، اراده، نیازها، خواسته‌ها، آرمان‌ها، اهداف کلی و ارزش‌ها و درک معنای عمیق زندگی، علاوه بر این که هیچ یک از این عناصر با مشاهده حسی تجربی قابل درک نیستند، خود گواه آن است که آن‌ها (نسبی‌گرایان) نیز به امکان معرفت به امور نامحسوس در علوم انسانی رایج باور دارند.^{۱۵} در نتیجه پذیرش امکان معرفت به امور نامحسوس در معرفت‌شناسی اسلامی موجب می‌شود علوم انسانی بتوانند در شناخت انسان به اثبات و استقلال روح دست‌یابند و آن را و دیگر عوامل معنایی مجرد را در توصیف و تفسیر دخالت دهند و به بیان وجود یا عدم ابعاد، عوامل و روابط نامحسوس پرداخته و آن‌ها را کشف، فهم و اثبات کنند و به توجیه و ارزش‌گذاری انگیزه‌های معنوی و آثار و رفتارها در زندگی پس از مرگ بپردازند و با تعیین هدف نهائی زندگی، اهداف و ارزش‌های مبنایی و سپس توصیه‌های عملی مشخص را تعیین کنند.

مبنای هستی‌شناختی در دیدگاه علامه مصباح

بر اساس رویکرد حکمای اسلامی و علامه مصباح به هستی، هستی یک امر خارجی، حقیقی و بدیهی است و بدهت آن با عقل درک می‌شود و منکر حقیقت خارجی و عینی منکر بدیهی‌ترین امر و دچار سفسطه و انکار واقعیت شده است.^{۱۶} در حکمت اسلامی مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند وقتی هستی واقعیت داشت و واقعیتش بدیهی و انکارناپذیر بود، ادراک هستی هم، حد اقل هستی خود و حالات و ادراکات خود نیز بدیهی و انکارناپذیر است. درک خود، حقیقت خود و حقیقت حالات و ادراکات خود جزئی، یقینی و مطلق‌اند. پس حقایق مطلق وجود دارند که نسبی نیستند، یعنی مقید به زمان، مکان و اشخاص نیستند.

دیدگاه علامه مصباح در مبنای هستی‌شناسی با دیدگاه جریان مسلط در علوم انسانی تفاوت شگرفی دارد. جریان مسلط در علوم انسانی، هستی را به هستی فیزیکی و انسان را در بدن و موضوع علوم انسانی را در رفتارهای محسوس خلاصه می‌کند. این نگرش تاثیر شگرفی در ابعاد مختلف این علوم؛ توصیفی، تبیینی، تفسیری و جهت بخشی، دارد. علامه مصباح با اثبات ساحت غیرمادی برای هستی و انسان، موضوعات غیرمادی، علت‌های غیرمادی، آثار نامحسوس، اهداف و آرمان‌های غیرمادی، توصیه‌های ناظر به این اهداف، آرمان‌ها را فراروی پژوهش‌گر علوم انسانی قرار می‌دهد. این نگرش سبب می‌شود وجود علل حقیقی در کنار علل اعدادی، وجود ضرورت علی- معلولی (یا ضرورت وجود معلول هنگام وجود علت که منجر به پیش‌بینی می‌شود) و این که اراده فاعل جزء علت تامه رفتار اختیاری است، مورد قبول و اذعان قرار گیرد. جریان مسلط بر علوم انسانی با کشف علت‌های فاعلی طبیعی و یا علت‌های اعدادی مادی، سبب می‌شوند محقق تنها و صرفاً به تبیین علل طبیعی و مادی که علت‌های ناقصه پدیده‌های انسانی هستند دست یابد و از تاثیر عوامل مادی ناشناخته و علل مادی جایگزین، یا علل غیرمادی عرضی یا طولی که به تحقیق وجود دارند، غفلت ورزد.^{۱۷} حال آن که بنا بر نگرش علامه مصباح همه این عوامل یک‌جا در دسترس محقق علوم انسانی اسلامی قرار می‌گیرد. افزون بر این که پیدایش پدیده‌های انسانی معمولاً برآیند، نه یک عامل، که کنش و واکنش عوامل متعددی هستند و بنابر این تراحم آن‌ها یا غفلت از آن‌ها می‌تواند موجب تضعیف یا از بین رفتن اثر یکی یا همه آن‌ها شود. اهمیت توجه به این نکته وقتی مشخص می‌شود که توجه کنیم که رابطه ضروری میان علت‌های ناقصه و علت‌های اعدادی با معلول وجود ندارد.

مبنای انسان‌شناختی در علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح

از دیدگاه اسلام، انسان تنها ارگانیسم محسوس نیست بلکه دارای عنصری ماورائی است که بعد از متلاشی شدن بدن هم باقی می‌ماند و حیاتی جاودانی و سعادت یا شقاوتی ابدی خواهد داشت. در واقع، انسانیت انسان به روح اوست و بدن به منزله‌ی ابزاری برای فعالیت یا مرکبی برای سیر و حرکت است که البته می‌بایست در همین حد به آن، بها داد و در حفظ سلامت و نیرومندی آن کوشید آنچنانکه می‌بایست به سلامت و نیرومندی ابزار و مرکب، اهتمام شود. مهم‌ترین روش انسان‌شناسی، انسان‌شناسی عقلی و فلسفی است. انسان‌شناسی عقلی و فلسفی از چیستی انسان، تک بعدی یا دو بعدی بودن وی، مادی یا مجرد بودن او، مختار یا مجبور بودن وی، و بالاخره از هدف زندگی او بحث می‌کند. از دید علامه مصباح انسان ترکیبی از روح و بدن و تاثیر متقابل آن‌ها است. روح هويت حقیقی انسان، مجرد، جاودانه و از سه مرتبه نباتی، حیوانی و انسانی تشکیل یافته است. حاوی سرشت مشترک، فطرت الهی، ادراکات بدیهی، تمایلات متعالی، منشا قوانین کلی و توصیه‌های عام در علوم انسانی است. دارای اراده، اختیار (چیزی که مبنای منطقی پذیرش امکان علوم انسانی دستوری است) و کمال جواست زیرا ذاتش را دوست دارد و حب ذات، حب کمال و حب کمال حب کمال نهائی را که قرب خدا و منشا کمال بی‌نهایت است را به دنبال می‌آورد. کنش‌هایش ابزاری و برای رسیدن به کمال نهائی است و تبیین کننده رابطه کنش‌ها و کمال نهائی عقل و وحی است.^{۱۸}

مبانی روش‌شناختی در علوم انسانی از دیدگاه علامه

به تعداد ابزارها و راه‌های معرفت حصولی؛ عقل، حس، تجربه و نقل، و بسته به حقایقی که در پی کشف آن‌ها هستیم و بسته به مقتضای طبیعت مسائل علوم، روش‌های دست‌یابی به معرفت؛ عقلی، حسی، تجربی و نقلی، وجود دارد. روش عقلی و قیاسی به لحاظ مقدمات بدیهی یا منتهی به بدهیات آن، قطعی، یقینی و تردیدناپذیر است. برغم نیاز همه علوم به روش عقلی در اثبات موضوعات، کلی‌ترین اصول موضوعه و تعمیم نتایج آن، و در این میان، برغم نیازمندی روش تجربی به روش قیاسی و عقلی، اما اولاً روش تجربی به لحاظ استفاده از مقدمات تجربی و ثانیاً به لحاظ این‌که نتیجه تابع اخس مقدمات است، مفید یقین نیست و در نتیجه تحلیل‌ها و استدلال‌هایش در نهایت یقین‌آور نیستند. از نگاه علامه مصباح کاربرد این روش در علوم انسانی نتایجی به‌مراتب ضعیف‌تر به بار می‌آورد. روش تجربی و به زبان فلسفی، علم تجربی از علل معده (اعدادی) پدیده‌ها بحث می‌کند نه از علت فاعلی و غائی حقیقی آن‌ها.^{۱۹} بنابراین، محض نمونه اگر جامعه‌شناسی دین در باره دین خاصی مطالعه می‌کند نه از نازل‌کننده (علت فاعلی) بحث می‌کند و نه از هدف دین (علت غائی). بلکه صرفاً از کیفیت پیدایش آن دین در جامعه و تحولات آن سخن به میان می‌آورد. حاصل تحقیقات از مسیر چنین روشی پاره‌ای از امور ظنی و غیر قطعی و غیرقابل استفاده برای مبانی اندیشه‌های علوم انسانی است.

نتیجه‌گیری

با وصفی که از تشریح مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و روش‌شناسی از دیدگاه حضرت علامه مصباح در علوم انسانی گذشت، به دست آمد که اولاً موضوع علوم انسانی، انسانی است مرکب از روح و بدن با تأثیر متقابل که بعد روحانی او مجرد، جاودانه و هویت حقیقی وی را تشکیل می‌دهد. سرشت مشترک، فطرت الهی، ادراکات بدیهی، تمایلات متعالی و کمال جوئی از ویژگی‌های اوست، کنش‌هایش ابزاری و برای رسیدن به کمال نهائی و قرب خداست. تعیین‌کننده رابطه کنش‌ها و کمال نهائی هم عقل و وحی است. ثانیاً انسان به اوصافی که گذشت از اهدافی متوسط و نهائی برخوردار است. هدف نهائی‌اش قرب خدا و کمالات بی‌نهایت او است و ثالثاً روشی که حضرت علامه برای شناخت انسان و توصیف و تبیین و تفسیر پدیده‌های فردی و اجتماعی و جهت‌بخشی به افعال و انفعالات انسانی در نظر گرفته‌اند ترکیبی از روش‌های عقلی، نقلی، شهودی و گاه تجربی است. در دیدگاه علامه مصباح، علوم انسانی، چه از نوع توصیفی‌اش و چه از نوع دستوری‌اش، با چنین ویژگی‌هایی، به سبب آن‌که مبانی‌اش با اسلام در توافق و سازگاری است، علوم انسانی اسلامی خوانده می‌شوند.

منابع:

- کرباسی‌زاده، امیرحسین و شیخ‌رضایی، حسین (۱۳۹۱)، آشنایی با فلسفه ذهن، تهران: هرمس.
- صلیبا، جمیل، (۱۳۶۶)، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات حکمت.
- دبیرخانه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی، (۱۳۸۹)، جستارهایی در فلسفه علوم انسانی از دیدگاه حضرت علامه آیت‌الله مصباح یزدی، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- مصباح، مجتبی، (۱۳۹۵)، سند اسلامی سازی علوم انسانی، موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- مصباح، علی، (۱۳۹۶)، تولید علوم انسانی اسلامی: کارگاه‌های هم‌اندیشی اساتید، موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۸۸)، درآمدی بر فلسفه علوم انسانی و اجتماعی، موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- مصباح، محمدتقی، (۱۳۶۱)، پاسداری از سنگ‌های ایدئولوژیک، قم: انتشارات در راه‌حق.
- (بی تا)، ایدئولوژی تطبیقی، قم: موسسه در راه‌حق و اصول دین.
- (۱۳۶۷)، نقدی فشرده بر اصول مارکسیسم، قم: موسسه در راه‌حق و اصول دین.
- (۱۳۹۷)، مبانی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح، قم: انتشارات موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- رجبی، محمود، (۱۳۸۰)، انسان‌شناسی، قم: انتشارات موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- فجاوند، مهدی و سیدصدرالدین طاهری، (۱۳۹۳)، «جسم‌انگاری متکلمان در باره نفس (از قرن سوم تا قرن هفتم هجری)»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی انسان پژوهی دینی، سال یازدهم، شماره ۳۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص: ۱۲۵-۱۴۶.

پی‌نوشت‌ها

۱. رجبی، ۱۳۹۴، ص ۱۶.
۲. فجاوند، ۱۳۹۳، ص ۱۲۵.
۳. مصباح، ۱۳۶۱، صص. ۱۷-۲۳.
۴. همان، صص. ۳۲-۳۸.
۵. همان، ص. ۷۶.
۶. همان، صص. ۵۴-۵۵.
۷. همان، ص. ۹۰.
۸. محمدتقی مصباح، ۱۳۹۷، ص. ۲۲.
۹. محمدتقی مصباح، ۱۳۹۷، ص. ۲۳.
۱۰. محمدتقی مصباح، ۱۳۹۷، صص. ۲۳-۲۴.
۱۱. صلیبا، ۱۳۶۶، ص. ۶۰۲.
۱۲. Idealism.
۱۳. Realism.
۱۴. محمدتقی مصباح، ۱۳۹۷، ص. ۲۹.
۱۵. علی مصباح، ۱۳۹۶، ۲۴-۲۶، محمدتقی مصباح، ۱۳۹۷، صص. ۳۱-۴۱.
۱۶. محمدتقی مصباح، ۱۳۹۷، صص. ۷۵-۷۷.
۱۷. همان، صص. ۳۹-۴۱.
۱۸. محمدتقی مصباح، ۱۳۹۷، ص. ۱۱۷.
۱۹. محمدتقی مصباح، ۱۳۹۷، صص. ۲۱۹-۲۱۲.



دیدگاه علامه مصباح در مبانی هستی‌شناسی با دیدگاه جریان مسلط در علوم انسانی تفاوت شگرفی دارد. جریان مسلط در علوم انسانی، هستی را به هستی فیزیکی و انسان را در بدن و موضوع علوم انسانی را در رفتارهای محسوس خلاصه می‌کند.